

نظریه پردازان زیادی داریم که خیلی هم صحبت می کنند، اما چون بعد از انقلاب وارد مسائل سیاسی و اجرایی شده و بعضاً مسؤلیت هایی به عهده گرفتند، سابقه تحقیق و بررسی کامل در حوزه ها را نداشته اند. سابقه تحصیلات و ورود به مسائل فقهی و دینی بسیاری از مسئولان ما در ده های نسبتاً بالا، به دوران انقلاب بازمی گردد و به خاطر اینکه بسیار سریع وارد مسائل سیاسی و اجرایی شدند، فرصت تحقیق کامل در مبانی دینی نداشتند و بنابراین گاهی اوقات مسائل را سطحی و شعاری نگاه می کنند. آقای هاشمی این گونه نبود؛ مبانی دینی ایشان بسیار عمیق و در حد اجتهاد حوزه ای بود. از این روزه مسائل متفاوت با روجه های شعاری نگاه می کرد.

موضوع بعدی، دوران خاص زندگی ایشان بود. آقای هاشمی سال ها درون و بیرون زندان با گروه های مختلف در ارتباط بود و بحث و گفت و گو داشت. گاهی بحث های حادی هم در می گرفت و حتی برخی منحرفین همان قبل انقلاب حرف هایی علیه ایشان می زدند همین ها را جمع به مرحوم بهشتی هم حرف های زیادی زدند که «بهشتی در قلهک خانه دارد و از در مردم مطلع نیست» و امثال آن. گویا برخی این روزها دوباره همان سنخ اتهامات و همان نوع تبلیغات را از سر گرفته اند. آقای هاشمی برای بهره گیری از تمام دیدگاه هایی که می توانست به رشد جامعه بینجامد، استفاده می کرد و تلاش داشت بعد از تطبیق این نظریات با اسلام، آن را در جامعه پیاده کند.

یکی از موضوعاتی که محل چالش برخی روحانیون با آقای هاشمی بود و سابقه اش هم به قبل از انقلاب بازمی گردد، همین نگاه و قرآنت

متفاوت از اسلام بود. این تفاوت در کجاها بود؟

یکی از ابعاد دین اسلام، جنبه های عرفانی و کلامی است که از نظر تربیت شخصی افراد جاذبه و ارزش بسیاری دارد؛ آقای هاشمی بر بخش هایی از مسائل اخلاقی و عرفانی تمرکز می کرد که می توانست اثرات عملی برای مردم داشته باشد. از این منظر، مفهوم «بی اعتنائی به دنیا» این نبود که نان خشکی بخوریم و بگوییم به دنیا کاری نداریم. «بی اعتنائی به دنیا» در نگاه آقای هاشمی این بود که تلاش کنیم؛ ولی هنگام مصرف، اولویت را به خود ندهیم. سیره عملی شان هم همین بود. ایشان قبل از انقلاب هنگامی که هنوز مسؤلیتی نداشتند، تلاش های اقتصادی زیادی کردند. از جمله در جنوب قم در منطقه ای که به نام سالاریه شناخته می شود، با چند شریک دیگر چند پلاک خریدند. زمین گرفتند و شهرک سازی کردند. بعد هم بخشی را فروختند و حدود هزار پلاک را هم به پلاک و مستضعفان واگذار کردند. پلاک ها هم عمدتاً ۴۰۰-۳۰۰ متری بود و جزو خانه های اشرافی به حساب می آمد. یادم هست یکی از فرزندان ایشان از پدرش گلایه کرد این همه زمین در قم داشت و همه را بخشید و برای خود مان حفظ نکرد. زهد در نگاه و رفتار آقای هاشمی معنی منفی و تنبلی نداشت. زهد واقعی در کنترل مصرف فردی خود شخص بود. هاشمی شدت در تلاش بود که به مردم کمک کنیم تا بهتر زندگی کنند.

این تفاوت نگاه از کجا نشأت می گرفت؟

آقای هاشمی قبل از انقلاب، سفرهای متعددی به آمریکا، اروپا و کشورهای چون ژاپن داشت. سفرهایشان هم گاهی چند ماهه بود و با سفرهای چند روزه توریستی فرق می کرد که فقط به بازدید از چند نقطه توریستی ختم شود. ایشان زندگی مدرن و رفاه در آن کشورها را دید و خواستار ایجاد این رفاه در کشور بود

و بر همین اساس بر «توسعه» تأکید اکید داشت. همین اثر را در نگاه شهید بهشتی می بینیم که به واسطه زندگی چند ساله در آلمان با زندگی، مردم و مسائل فرهنگی آنجا آشنا بود. این نگاه، با دیدگاه برخی از ما فرق دارد که معتقدند چون دنیا موقت است، نباید به آن توجه کرد. متأسفانه روحیات ایام جنگ هم هنوز در برخی از ما مانده است و فکر می کنیم چون در جبهه ها در کانتینر زندگی می کردیم، الان هم می شود همان گونه زندگی کرد. دوران طاغوت با هزار بدی اش، یک خوبی داشت؛ چون افراد حاکم با تصور باطل فکر می کردند مملکت به آنها تعلق دارد و قرار است به صورت موروثی به بازماندگان شان برسد، ادارات و وزارتخانه های بادوام تر و بهتری می ساختند؛ اما چون ما فکر می کنیم مسؤلیت چهار ساله داریم و بعد می رویم، استدلال می کنیم چرا برای چیزی که برای ما نخواهد ماند، باعث نام ننگ خود بشویم. زمانی استانداری اصفهان در خانه

قدیمی ظل السلطان متعلق به زمان ناصرالدین شاه بود. به رغم هزینه ای که برای مرمت شده بود و ارزش تاریخی بنا، آن مکان برای کار اداری مناسب نبود. چنانکه وقتی باران می آمد، ناچار بودند در اتاق استانداری چند سطل بگذارند تا آب روی زمین پخش نشود. یا اینکه بخش بایگانی در زیرزمینی بود که قبلاً اسطبل ظل السلطان بود. موقع جنگ هم موشکی نزدیک میدان امام خورد و باعث شد بخشی از گچ های سقف بنا بریزد. زمانی که استانداری آنجا را برعهده داشتم، ساختمانی برای استانداری ساختیم؛ اما همان موقع برخی آقایان انتقاد کردند که شما کاخ ساخته اید. در حالی که برای استان بود و برای شخص منفعتی نداشت. آیت الله هاشمی تأکید داشتند ما می رویم، اما مردم و نسل های آینده می خواهند در این کشور زندگی کنند. در واقع دیدگاه آقای هاشمی به یک سری مبانی اعتقادی و اخلاقی صرف محدود نبود؛ بلکه در تلفیق با ایده هایی که از دیگران گرفته بود در قالب عمران، سازندگی، آبادانی در زندگی مردم جاری می شد. همان گونه که می بینیم، این دیدگاه در جامعه اثرگذار بود و امروز حتی کسانی که مخالف برخی نظرات سیاسی آقای هاشمی بودند، دنبال سازندگی و توسعه هستند.

یکی دیگر از ویژگی های آقای هاشمی حضور در انتخابات متعدد و مختلف بود. آقای هاشمی در ۳۷ سال بعد از پیروزی انقلاب، ۱۲ بار کاندیدا شدند که یک رکورد به شمار می آید. این در حالی است که وقتی برخی مسئولان گذشته یا فعلی برای کاندیداتوری دعوت می شوند از اینکه در معرض رأی مجدد مردم قرار بگیرند، ابا دارند. آقای هاشمی در دو انتخابات مورد اقبال قرار نگرفت اما با هم در انتخابات شرکت کرد. سال گذشته هم برای انتخابات خبرگان نامزد شدند و امسال هم در انتخابات هیأت رئیسه همین مجلس کاندیدا شدند. این عزم از کجا می آمد؟

آقای هاشمی اعتقاد داشت اداره پایدار کشور با حضور واقعی مردم امکان پذیر است؛ نه با شعار. بخشی از این حضور در مراسم و راهپیمایی هاست، اما حضور تعیین کننده شرکت در انتخابات است. آقای هاشمی بیانی داشت به این مضمون که «معدل افکار عمومی در شرایط معمولی، هیچ وقت اشتباه نمی کند و حتی اگر زمانی بد انتخاب کند، بالاخره خودش را تصحیح می کند. بنابراین صلاح نیست چیزی را بر مردم تحمیل کنیم.»

بر اساس این دیدگاه، ممکن است در شرایطی با تبلیغات یا جوسازی مردم را به اشتباه بیندازد - کما اینکه این اتفاق هم افتاد - اما وقتی آثار انتخاب اشتباه را می بینند، دیدگاه و آرایش اصلاح می شود. این رویه که به رشد پایدار جامعه می انجامد، تأثیرگذار تر از آن است که با این استدلال که حضور فلان فرد صلاح نیست، صلاحیت او را رد کنند. آقای هاشمی ایمان داشت که افکار عمومی در نهایت بهترین تصمیم را می گیرد و بر همین اساس می گفت همه حرف هایشان را بزنند و در نهایت مردم قضاوت و انتخاب کنند. در نهاد های تصمیم گیر نیز، بنا بر رأی گیری می گذاشت. در جلسات استدلال می کرد و نظرات خود را می گفت، اما تحکم نمی کرد و در پایان حتی اگر همه موافق بودند، باز هم می خواست رأی فیزیکی داده شود. در انتخابات مختلف هم وقتی فکر می کرد حضورش تأثیرگذار است، شرکت می کرد. برداشت شان در انتخابات سال ۸۴ این بود که حضورشان باعث وحدت می شود؛ بارها هم اعلام کرد اگر همه روی یک نفر اجماع کنند، او هم حمایت خواهد کرد. اما به رغم حضور ایشان، این اتفاق نیفتاد و بعد خسارت هایش را دیدیم. زمان تشکیل مجلس ششم هم فکر می کرد حضورش در مجلس مؤثر است و کاندیدا شد؛ اما جوی ساخته شد و ایشان برای احترام گذاشتن به رأی مردم، کنار رفت. فکر کردند وقتی به عنوان منتخب سی ام وارد مجلس شود، در مجلس هم اتفاق نظری روی ایشان نیست و نمی توانند اثرگذار باشند. آقای هاشمی هیچ گاه مدعی نبود قدیس یا مستثنی است، به چشم تجربه اندوزی به این موضوعات نگاه می کرد. آقای هاشمی با همین روال جامعه را جلو آورد تا هم مردم و هم جامعه به رأی خود احترام بگذارند. جمله ای که این اواخر گفتند مبنی بر اینکه «حالا می توانم راحت بمیرم»، به خاطر تجربیات مردم بود که جامعه را به این بلوغ رسانده که در انتخابات شرکت کرده و فعالانه جامعه را به روال خوبی هدایت کنند.

نگاه «مکتب هاشمی» به اقتصاد چگونه است و در اولویت بندی های فکری ایشان جایگاه اقتصاد کجاست؟ یکی از نکاتی که منتقدان آن به اشاره می کنند، پافشاری هاشمی به «توسعه اقتصادی» به بهای حاشیه راندن «توسعه سیاسی» است. این برداشت تا چه حد منطبق با واقعیت است؟

این سؤال پاسخ مبسوطی را می طلبد که شاید به تحقیق و جمع بندی همه حرف ها و مطالبی که از ایشان باقی مانده، نیاز باشد. ولی به صورت کد می شود به چند جمله کوتاه بسنده کرد: ایشان به تجربه و دانش بشری در زمینه مباحث اقتصادی بها می داد و در کنار مباحث ارزشی و دینی، تخصص ها را نادیده نمی گرفت. به تولید ثروت و بالا بردن درآمد ملی و رفاه عمومی معتقد بود و توزیع فقر در جامعه را مثبت نمی دانست. حل مسائل و مشکلات اقتصادی را در گرو ارتباط سازنده و جدی با اقتصادهای برتر جهان می دانست و انزوای اقتصادی و در لاک خود خزیدن را توصیه نمی کرد. گام اول توسعه را رشد رفاه و درآمد عمومی می دانست و شعارهای سیاسی توسعه یافتگی را بدون چنین بروندادی مؤثر نمی دانست. معتقد بود اگر بتوانیم مردم را توانمند سازیم که زندگی شان را اداره کنند و محتاج کوپن و یارانه برای امرار معاش نباشند، امر توسعه سیاسی تسهیل و حتی ناگزیر خواهد بود و کسی نمی تواند یک جامعه مستغنی را با انسداد سیاسی اداره کند. اگر دعوای سیاسی در جامعه گذران زندگی را بر مردم سخت کند، توقع رشد و توسعه سیاسی از یک جامعه فلاکت زده توقع بجایی نیست و به جایی نمی رسد.

آیت الله خاطرات روزانه خود را یادداشت می کردند و بخشی از این خاطرات به مرحله انتشار هم رسیده است. با توجه به فراز و فرود تحولات سیاسی ایران و نقش هاشمی، این خاطرات تا چه حد می تواند برای استخراج مبانی مکتب هاشمی مفید باشد؟

تا آنجا که من دیده ام، این نوشته ها بسیار مهم و قابل استفاده و برای نسل ما و تاریخ کشور راهگشا و آموزنده است و مجموعه آنها منبع بی نظیری برای تاریخ معاصر کشور و انقلاب است. امیدوارم فرزندان گرانقدر ایشان این همت را بکنند که با وجود سختی کار، این مجموعه را با همان شتاب و سرعتی که خود ایشان هم تأکید داشت، تکمیل و تا آخر آن را تدوین و منتشر کنند.